

# اتحاد منطقه‌یی در خلیج فارس، روند تلاش‌های گذشته و چشم‌اندازهای آینده

پیروز مجتهدزاده<sup>۱</sup>

دست کم، دو نیروی اصلی در کار است که ایجاد اتحادی میان کشورهای هم کرانه در خلیج فارس را تشویق می‌کند؛ لازمه‌های نوین جهانی که شکل دادن گروه‌بندی‌های منطقه‌یی را تکلیف می‌کند، و ضرورت‌های منطقه‌یی که اشاره به اولویت دادن منافع ملی منطقه‌یی بر مصالح ژئوپولیتیک قدرت‌های فرامنطقه‌یی دارد. این دو نیرو، پیش از بررسی روند منطقه‌یی در راستای چنین اتحادی در گذشته و احتمالات آینده آن، در این نوشته مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

## لازمه‌های نوین جهانی

پیروزی بی‌سابقه واکنش باختر زمین، به راهبری ایالات متحده آمریکا، نسبت به بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت که با فروپاشی پیمان ورشو و نظام جهانی دوقطبی هم زمان بود، به نظر می‌رسد که برخی سیاستمداران آمریکایی را تشویق کرده‌است تا «نظم نوین جهانی» خود را اعلام نمایند که عبارت است از ساختاری تک قطبی که ایالات متحده آمریکا در رأس هرم سلسله مراتبی قدرت، به عنوان تصمیم گیرنده نهایی در جهان قرار دارد. برخی از این کسان، آشکارا و بدون پرده‌پوشی، برتری نظم ایالات متحده را به عنوان تنها راه تضمین ثبات جهانی، تجویز کرده‌اند. چارلز کراشامر، برای مثال، در اوایل دهه ۱۹۹۰ مدعی شد که

۱. دکتر پیروز مجتهدزاده مدیر عامل بنیاد پژوهشی یوروسویک لندن است.

والا ترین امید نسبت به صلح و امنیت جهانی «در نیرو و اراده آمریکایی نهفته است. نیرو و اراده در راستای راهبری جهانی تک قطبی از راه تعیین بدون پرده پوشی مقررات نظام جهانی و آماده بودن برای اجرای این مقررات».<sup>(۱)</sup>

در تلاش برای واقعیت بخشیدن به نظام تک قطبی، این سیاستمداران آمریکایی اندیشه خود را روی ایده های قرون وسطایی دسته بندی کردن انسان ها براساس تفاوت های دینی و نژادی تمرکز داده، سرعتی را که فن آوری اطلاع رسانی جهان تقسیم شده ما را به سوی ایجاد یک «جامعه بشری» هماهنگ می کشاند به طور کلی نادیده می گیرند. معانی تازه یی، از سوی تمایلات دست راستی افراطی، برای واژه هایی چون «تمدن» در نظر گرفته می شود تا خواسته های سروری خواهانه جهانی کهنه، چهره یی تازه یابند. طبقه جدیدی از سیاستمداران آمریکایی، همانند نیوت گینگریچ، سخت در تلاش هستند که ایده «تجدید حیات تمدن آمریکایی» را واقعیت بخشند. این ایده ملی گرایانه افراطی که در تکاپوی ستیزه جویی علیه آن دسته عناصر نژادی و دینی است که «غیر آمریکایی» خوانده می شوند، بر پایه تعریفی از واژه «تمدن» تکیه دارد که از سوی طبقه یی از اندیشمندان دانشگاهی آمریکایی، همانند ساموئل هانتینگتون<sup>(۲)</sup>، ارائه شده است. دایره مفهوم آنان از این واژه از محدوده تفاوت های دینی و نژادی فراتر نمی رود. هنر، ادبیات، علوم و دیگر پدیده های فرهنگی محیط انسانی در این تعریف ویژه از واژه «تمدن» جای ندارد، چرا که اگر این پدیده ها نیز مورد نظر بودند، واژه یاد شده دیگر نمی توانست به عنوان شاخص تقسیم و دسته بندی فرزندان آدم مورد استفاده قرار گیرد.

دیگر اندیشمندان آمریکایی با ایده کلی سروری ایالات متحده بر جهان، مخالفت دارند. راسل کرک، اندیشمند برجسته آمریکایی، هر تلاشی برای ایجاد یک «نظام نوین جهانی» را محکوم می سازد. کرک در کتاب «سیاست خردمندانه» می گوید: «سروری خواهی های جهانی شوروی، نباید جای خود را به سروری خواهی های آمریکایی دهد». وی اضافه می کند: «آینده ما در جهان قرن بیست و یکم روشن است. مشروط بر این که ما آمریکایی ها گرد جهان خواهی نگردیم و از پر دانی ها و پرتوانی های خود، داد سخن ندهیم». کرک پیش بینی می کند هر ایده «نظم نوین جهانی» آمریکایی، سبب خواهد شد که ایالات متحده، بیش از اتحاد جماهیر شوروی، مورد نفرت جهانیان قرار گیرد. نفرتی که از سوی ملت های عرب (مسلمان) آغاز خواهد شد.<sup>(۳)</sup> فراتر، یک اندیشمند محافظه کار آمریکایی از

دانشگاه میشیگان، آنتونی سالیوان، ایده «نظم نوین جهانی» را با امپریالیسم قرن هیجدهم بریتانیا در هندوستان برابر دانسته است.<sup>(۴)</sup> هم چنین، پایان گرفتن جنگ سرد هم زمان با بالا گرفتن رقابت‌های اقتصادی میان آمریکای شمالی، اروپای غربی و آسیای جنوب شرقی بود. پیروزی‌های اقتصادی اتحادیه اروپا، دیگر قدرت‌ها را تشویق کرد تا گروه‌بندی‌های اقتصادی ویژه خود را به وجود آورند. ایالات متحده با کانادا و مکزیک هم داستان شده و «منطقه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی» (نفتا) را به وجود آوردند. هفت اقتصاد آسیای جنوب شرقی «اتحادیه ملت‌های جنوب شرق آسیا» (آ.سه.آن) را ایجاد کرده‌اند، همراه با ژاپن به عنوان رقیب هراس آفرین امروز و شریک اول احتمالی آینده آن. شمار اعضای این تشکیلات در سال ۱۹۹۷ به نه کشور رسید. اگرچه «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» (CIS) و روسیه که اقوامی هستند از ملت‌های اسلامی و اسلاویک، ممکن است به همین گونه پیروزی حاصل نکنند، با این حال، این تشکیلات، گروه‌بندی منطقه‌یی تازه‌یی در آن بخش از جهان شمرده می‌شود.

ایران «سازمان همکاری اقتصادی» (ا.کو) را گروه‌بندی منطقه‌یی خود، با شرکت شماری از کشورهای آسیای مرکزی و باختری می‌شناسد، در حالی که پاکستان می‌کوشد «منطقه بازرگانی آزاد» (سافتا) تازه‌یی را در آسیای جنوبی با شرکت کشورهای عضو «اتحادیه آسیای جنوبی برای همکاری» (سآرک) به وجود آورد. هشت کشور آفریقای باختری پیروزمندانه «اتحادیه آفریقای باختری» (واو) را براساس الگوی اتحادیه اروپا، به وجود آورده‌اند. نظام دگرگون شونده جهانی دهه ۱۹۹۰ عمیقاً بر ساختار سیاسی گیتی تأثیر گذارده است و با وجود تلاش‌های واشینگتن در راستای ایجاد مفهوم «نظم نوین جهانی»، دنیای سیاست به سرعت به سوی یک جغرافیای سیاسی بی‌سابقه‌یی پیش می‌رود که براساس رقابت‌های اقتصادی در نظامی چند قطبی تکیه دارد و به موقع می‌تواند به گونه‌یی از جنگ سرد اقتصادی میان غول‌های گروه‌بندی شده منطقه‌یی، منجر گردد.

### ضرورت‌های منطقه‌یی

بقای دیگر ملت‌ها در این جغرافیای سیاسی دگرگون شونده، بی‌تردید، بستگی به درک آنان از این شرایط و توانایی آنان در ایجاد گروه‌بندی‌های اقتصادی در بخش ویژه خود از جهان دارد. ایجاد گروه‌بندی‌های اقتصادی منطقه‌یی، بیش از هر چیز، موکول به مشخص کردن محدوده‌یی، متکی بر مفهوم جغرافیایی «منطقه» است. ملت‌های چنین محدوده‌یی معمولاً

شریکان برخی از جنبه‌های مشترک فرهنگی، تاریخی و زندگی اقتصادی منطقه‌ی هستند. کوتاه این که، یک «منطقه»، یک محدوده جغرافیایی است، برخوردار از همگنی‌هایی محیطی، عواملی که پدیده آورنده «منطقه ژئوپولیتیک» هستند.

### منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس

در میان مناطق قابل تشخیص در محدوده به اصطلاح خاورمیانه، خلیج فارس نشان‌دهنده الگوی یگانه‌ی از یک منطقه ژئوپولیتیک است. این منطقه در برگیرنده ملت‌هایی است که از نظر فرهنگی تفاوت‌هایی دارند، ولی در مشغله‌های سیاسی و اقتصادی از شباهت‌هایی برخوردارند. این منطقه شامل ایران، عراق، عربستان سعودی، عمان، کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین است. غیر از این کشورها که در خلیج فارس همکرانه‌اند، پاکستان که از نظر جغرافیایی، در نزدیکی تنگه هرمز و دهانه خلیج فارس واقع شده‌است، منافع گسترده‌ی در مبادلات کارگری و بازرگانی در آن منطقه دارد. پاکستان برای سال‌های زیادی تلاش کرده‌است تا از راه نزدیک شدن با ایران، راه را برای همکاری‌های خود در خلیج فارس هموار سازد. با این حال، توجه به این حقیقت که افزودن کشورهای فرامنطقه‌ی در هرگونه ترتیبات منطقه‌ی، پیچیدگی‌های بیشتری را به مسایل منطقه خواهد افزود که نبودنش به سود منطقه است، پاکستان می‌تواند در ایجاد ترتیباتی منطقه‌ی برای خلیج فارس نادیده گرفته شود. ولی، به عنوان تنها کشور شبه جزیره عربستان که در خلیج فارس کرانه‌ی ندارد، درگیری جمهوری یمن در جغرافیای سیاسی شبه جزیره ژرف‌تر از آن است که در یک اتحادیه امنیتی گسترده منطقه‌ی با خیال راحت نادیده انگاشته شود.

این منطقه متمایز از سایر مناطق، برای چند دهه به اشتباه زیر منطقه‌ی از به اصطلاح منطقه خاورمیانه شمرده شد. اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» و یا «خاورمیانه و نزدیک» به گونه‌های مختلف، از دید سرزمین‌های این محدوده، مورد استفاده قرار داشته‌است. این اصطلاح، سرزمین‌هایی از شمال آفریقا گرفته تا شبه قاره هند و از قفقازیه گرفته تا دریای سرخ و ماورای آن را شامل بوده‌است. گستره‌ی چنین پهناور، بدون هیچ همگنی محیطی، نمی‌تواند یک «منطقه ژئوپولیتیک» یگانه فرض شود. پهنه‌ی که خاورمیانه خوانده می‌شود، به درستی، مجموعه‌ی از چند محیط جدا از هم است، مانند «خلیج فارس»، «شامات»، «مغرب» و غیره که هر یک، به دلیل همگنی پدیده‌های محیطی خود، منطقه‌ی متمایز از دیگر

مناطق است.

پرسشی که در اینجا باید مورد دقت قرار گیرد این است که آیا ضرورت دارد چنین گستره‌یی پهناور و سرشار از گوناگونی‌های بزرگ محیطی، منطقه یگانه‌یی فرض گردد؟ مسلماً پاسخ به این پرسش نمی‌تواند چیزی جز منفی باشد.

اصطلاح «خاورمیانه» به عنوان وسیله‌یی سودمند در برخورد با محیط سیاسی که اساساً از روابط عرب‌ها و اسرائیل شکل می‌گیرد، مورد استفاده قرار گرفته است و چنین استفاده‌یی از این اصطلاح بی‌زیان است. از میان منطقه‌های قابل تشخیص در محدوده به اصطلاح خاورمیانه، خلیج فارس الگوی یگانه‌یی از یک «منطقه ژئوپولیتیک» ارائه می‌دارد. در حالی که نیمه جنوبی خلیج فارس می‌تواند برای تسهیل بحث، به عنوان زیر مجموعه‌یی از مجموعه گسترده «دنایای عرب» در نظر گرفته شود، منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس نماینده همگنی از محیط ویژه خود است.

با آغاز مهاجرت قبایل عرب به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دو قرن پیش از پیدایش اسلام، اختلاط گسترده عربی- ایرانی جمعیت در بخش‌های کرانه‌یی این دریا شروع شد. همراه با پیروزی دین نوین اسلام بر دین‌های گوناگون منطقه، فرآیند پیدایش جامعه‌یی ویژه خلیج فارس، در شمال و جنوب، آغاز گردید. اگرچه عرب‌ها و ایرانی‌ها از ریشه‌های قومی جداگانه‌یی هستند و با وجود این حقیقت که ایرانی‌ها توانستند در دورانی، دو تا سه قرن از تاریخ اسلامی، زبان ملی و هویت جداگانه و استقلال خود را زندگی دوباره دهند، این دو گروه انسانی درهم آمیزی‌های فرهنگی را در گاهواره اسلام ادامه دادند و از این دید ویژه، در منطقه خلیج فارس، حالتی جدایی‌ناپذیر یافته‌اند.

افزایش داد و ستد بازرگانی میان دو کرانه شریاطی را به وجود آورد که درهم آمیزی زبانی و فرهنگی سبب قوام گرفتن جامعه خلیج فارس شد. حال آن‌که مهاجرت ادامه یابنده از ایران و شبه جزیره عربستان به این منطقه و درهم آمیزی آنان سبب شده‌است که امروز تعیین این که چه کسی در خلیج فارس از تبار راستین ایرانی است و چه کسی از اصل حقیقی عربی، دشوار می‌نماید.

موقعیت جغرافیایی، از سوی دیگر، خلیج فارس را به قلب دنیای کهن کشاند، چرا که راه‌های بزرگ دنیای کهن می‌بایستی از این منطقه بگذرد و این عامل، از دوران‌های به یاد نیامدنی، اهمیتی ویژه به خلیج فارس داده است. عامل دیگری که سبب قوام گرفتن بیشتر

شخصیت این محدوده به عنوان یک «منطقه ژئوپولیتیک» گردید، اهمیت راهبردی آن برای قدرت‌های استعماری رقابت‌کننده فرامنطقه‌یی، از پایان قرن پانزدهم بوده‌است. هریک از قدرت‌های پرتغالی، هلندی، فرانسوی، بریتانیایی و روسی چیرگی خود را بر این منطقه، شرطی بایسته برای سیاست‌های استعماری خود در خاور زمین دانست. با شکست فرانسه در جنگ‌های ناپلئونی، بریتانیایی‌ها، روس‌ها، عثمانی‌ها، ایرانی‌ها و وهابی‌ها رقیبان اصلی یک‌دیگر در منطقه شدند. محیط سیاسی که هریک از این قدرت‌ها آفریدند، به ویژه محیطی که بریتانیا آفرید و در بخشی بزرگ از سده‌های نوزدهم و بیستم دوام یافت، همراه با زندگی اقتصادی که برگرد صید و بازرگانی مروارید شکرفا شد و در نیمه سده بیستم جای خود را به تولید و بازرگانی نفت داد، هم اکنون به صورت محیط متمایزی در آمده‌است که با اطمینان می‌تواند «منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس» خوانده شود.<sup>(۵)</sup>

این منطقه متمایز با پدیده‌های مشترک محیطی آن، بهترین فرصت را پیش پای ملت‌های کرانه‌یی این دریا می‌گذارد تا در راستای ایجاد یک گروه‌بندی اقتصادی منطقه‌یی با یک دیگر همکاری کنند؛ یک گروه‌بندی منطقه‌یی که ایجادش برای بقای کشورهای منطقه در جهان چندقطبی اقتصادی فرآینده، مورد نیاز است. همگنی تلاش‌های اقتصادی و مسایل راهبردی مربوط، توأم با اهمیت جهانی منطقه، به ویژه از دید ظرفیت شگرف تولید و صدور نفت و گاز، همراه با پیوندهای گسترده بازرگانی منطقه با همه گروه‌بندی‌های اقتصادی جهان، فرصتی استثنایی جهت ایجاد چنین گروه‌بندی اقتصادی منطقه‌یی را فراهم می‌آورد که ملت‌های خلیج فارس نمی‌توانند و نباید از دست دهند.

در حالی که درگیر شدن قدرت‌های فرامنطقه‌یی در مسایل این منطقه، پیچیدگی‌های غیرضروری را به مسایل زندگی سیاسی این منطقه خواهد افزود، شرکت دادن یک ملت درون منطقه، مانند عراق، لزوماً آن کشور را نسبت به حفظ امنیت و صلح و وضع موجود در منطقه مسؤول می‌سازد. در اینجا این پرسش قابل طرح است که اگر عراق در ترتیبات جمعی منطقه‌یی برای امنیت و همکاری عضو بود، آیا همان رفتار خالی از مسؤولیت را می‌داشت که نسبت به دو همسایه خود، ایران و کویت داشته است؟

اتحادیه منطقه‌یی در خلیج فارس - روندهای گذشته

ایده یک اتحاد منطقه‌یی در خلیج فارس، ایده تازه‌یی نیست. در حقیقت ایران، در پی خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱، مفهوم یک ترتیبات جمعی منطقه‌یی برای امنیت و همکاری جمعی را مطرح ساخت. الگوی اصلی ایران برای این ترتیبات این بود که چنین ترتیباتی در برگیرنده همه کشورهای کرانه‌یی و بدون شرکت هیچ کشور فرامنطقه‌یی باشد.<sup>(۶)</sup> در واکنش به این پیشنهاد، عربستان سعودی سخن از ایجاد ترتیباتی عربی، با شرکت آن کشور و پادشاهی‌های کوچک خلیج فارس به میان آورد که می‌توانست به عنوان یک بلوک هم‌طراز با ایران و عراق، با آن دو همکاری نماید. عراق، به نوبه خود، در پاسخ به طرح ایران پیشنهادی را مطرح ساخت به گونه ایجاد یک جبهه تمام عربی، ترتیباتی که همه کشورهای عربی خلیج فارس را در یک بلوک درهم آمیخته و در مقابل ایران، با آن کشور در مسایل امنیتی منطقه‌یی همکاری نماید. واکنش ایران نسبت به این پیشنهادها شدید بود. تهران تهدید کرد هرگونه ترتیباتی در خلیج فارس که یک یا چند کشور کرانه‌یی را کنارگذارد، نه تنها کامل نیست، که به عنوان تهدیدی علیه منافع کشور یا کشورهای کنارگذارده شده، به صورت منبع ناامنی بزرگی در منطقه درخواهد آمد و از سوی ایران تحمل نخواهد شد.<sup>(۷)</sup>

با بروز جنگ میان ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰، گویی زمان، فرصت ضروری را در اختیار عربستان سعودی گذارد تا خواسته خود را جامه عمل پوشاند. در دیدار مورخ ۴-۵ فوریه ۱۹۸۱ میان وزیران خارجه عربستان سعودی، عمان، کویت، قطر، بحرین و امارات متحده عربی در ریاض، توافق شد شورایی برای همکاری میان این شش کشور عربی خلیج فارس (به نام شورای همکاری خلیج فارس) به وجود آید. شورایی که چارچوبی برای همکاری و هماهنگی همه سیاست‌های دولتی میان کشورهای عضو به وجود آورد، همراه با توجهی نسبت به مسأله حفظ امنیت و ثبات در منطقه خلیج فارس.<sup>(۸)</sup>

نه تنها تشکیل شورای همکاری خلیج [فارس] بازگویی نیاز حقیقی منطقه به ترتیباتی جمعی و همه‌گیر برای دفاع از امنیت و همکاری‌هایی که منطقه را از آسیب‌پذیری در برابر دخالت‌های خارجی مصون دارد، نبوده‌است، بلکه رفتار غیرمسئولانه یک کشور عربی، یعنی عراق، نسبت به همسایگانش، قدرت‌های خارجی را به منطقه بازگرداند. این مسأله واقعیت دارد که نقش ایران در خلیج فارس، در پی خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱، مورد تأیید ایالات متحده قرار داشت و جدی شمرده می‌شد. در همان حال، این مسأله نیز واقعیت دارد که از اهداف اصلی ایران دور نگاه‌داشتن قدرت‌های بیگانه از منطقه بود. این تضاد آشکار-که از

دید جغرافیای سیاسی آن زمان کاملاً منطقی بود - نقشی مرکزی در سیاست‌های خلیج فارس ایران داشت. (۹)

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سیاست دور نگاه داشتن قدرت‌های بیگانه از خلیج فارس ادامه پیدا کرد. این سیاست به آن دلایلی نبود که در غرب وانمود می‌شد؛ این که تهران خواهان «چیرگی بر خلیج فارس» است، یا یک «رهبری منطقه‌یی» ایرانی واقعاً هدفی بود که ایران پی‌گیری می‌کرد،<sup>(۱۰)</sup> یا این که تهران می‌خواست «خلیج فارس را به عنوان یک دریای ایرانی» در اختیار داشته باشد، یا این که «می‌خواهد از رخنه نفوذ عراق در منطقه جلوگیری کند».<sup>(۱۱)</sup> سیاست ایرانی دلبستگی به دور نگاه داشتن قدرت‌های بیگانه از خلیج فارس در آن هنگام و امروز ناشی از موقعیت ایران بوده و هست، به عنوان بزرگترین کشور منطقه که بیشترین وابستگی اقتصادی را به امنیت و ثبات منطقه دارد که به نوبه خود، به معنی داشتن بیشترین احساس مسؤولیت نسبت به امنیت و ثبات منطقه است. اگرچه تضاد اجتناب‌ناپذیر دهه ۱۹۷۰، حفاظت منطقه‌یی ایران از خلیج فارس به اتکای رضایت‌های فرامنطقه‌یی، شکسته شد، جمهوری اسلامی ایران دست به کاری نزد که قدرت‌های فرامنطقه‌یی را به بازگشت به منطقه و استقرار کنترل بر آن تشویق کرده باشد.

در همان حال، نامه‌یی که کویت در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۷ به شورای امنیت سازمان ملل متحد نوشته و نسبت به «تهدید ایران» در زمان جنگ درخواست پشتیبانی کرد، می‌رفت که بازگشت غرب به خلیج فارس، زیر پوشش سازمان ملل متحد را سبب شود، ولی واقعیت تردیدناپذیر این است که حمله عراق به خاک ایران و گسترش ناامنی ناشی از آن در منطقه سبب جهت‌گیری ویژه‌یی از سوی ایالات متحده در قبال جنگ گردید که مدت‌ها آرزوی واشینگتن بود. برای ایالات متحده، اقدام به اسکورت کردن کشتی‌های کویتی در خلیج فارس، یک هدیه آسمانی بود تا بتواند موقعیت خود را در منطقه ترمیم کند.<sup>(۱۲)</sup> ولی فرصت واقعی برای ایالات متحده جهت حضور نظامی دائمی در خلیج فارس هنگامی فراهم شد که عراق در اوت ۱۹۹۰ به کویت حمله برده و آن کشور را اشغال نمود. در نخستین روزهای پس از حمله عراق به کویت، به نظر می‌آمد که ایران سود برنده اصلی آن بحران خواهد بود. در تلاشی که آشکارا برای تطمیع علنی یا پنهانی ایران تدارک دیده شده بود، عراق در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۹۰ به ایران پیشنهاد داد که همه خواسته‌هایش را در چارچوب یک قرار صلح متکی بر قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، قبول خواهد کرد؛ یعنی تعیین مرز شط‌العرب براساس قرارداد



۱۹۷۵، فراخواندن همه نیروهای رزمی عراق به آن سوی مرزهای پیش از سپتامبر ۱۹۸۰ و بازگرداندن بی‌قید و شرط همه اسیران جنگی. ولی از دید ایران، این دست‌آوردهای کوتاه مدت و اندک، در قیاس با دگرگونی نامیمونی که ادامه اشغال کویت از سوی عراق می‌توانست در منطقه ایجاد کند، توأم با عوارض جانبی آن، همانند هجوم آوردن و استقرار دائمی نیروهای نظامی ایالات متحده در خلیج فارس به عنوان بازوی اجرایی دیکته کردن سیاست‌های آمریکایی بر منطقه، ارزشی نداشت. اگرچه این مورد اخیر در منطقه واقعیت پیدا کرد.

در شرایطی این چنین بود که حضور نظامی دائم ایالات متحده در منطقه خلیج فارس تحقق یافت و ایده یک نظام امنیتی برای خلیج فارس در واشینگتن پای گرفت. با پیش کشیدن ایده نظام امنیتی شش به اضافه دو برای خلیج فارس (شورای همکاری خلیج فارس + مصر و سوریه)، واشینگتن می‌بایست امیدوار بوده باشد تا براین حقیقت سرپوش نهد که سیاست آمریکایی تشویق عراق به جنگ علیه ایران و تشویق آن کشور به گسترش زیاده از حد نیروهای رزمی‌اش که به حمله و اشغال کویت انجامید، مهم‌ترین منبع ناامنی در منطقه بوده است. ایالات متحده این حقیقت را نادیده گرفت که اعلام پی در پی پشتیبانی بی‌چون و چرا نسبت به حکومت‌های مشتری خود در منطقه، زیاده‌خواهی‌های سرزمینی را در کشورهای کوچک‌تر منطقه تشویق کرد. چنان‌که ادعای امارات متحده عربی نسبت به دو جزیره تنب و جزیره ابوموسی - که در نتیجه مصالحه مذاکره شده «انگلیسی - شارجه‌یی - ایرانی» در سال ۱۹۷۱ به ایران بازگشت داده شدند، بهترین نمونه است. آنان می‌بایست این حقیقت را نادیده گرفته باشند که شعارهای بی‌معنی در زمینه جهاد در راه مردم‌سالار کردن جهان - که برای هموار کردن راه اعمال به اصطلاح نظم نوین جهانی خود در خاورمیانه و دیگر بخش‌ها تدارک دیده شده بود - جنبش‌های آزادی‌خواهی را در منطقه و علیه حکومت‌های مشتری آنان، همانند جنبش‌های آزادی‌خواهی دهه ۱۹۹۰ بحرین، تشویق نمود. با این حال، از آنجا که جنبش‌های دموکراتیک، شایسته خاورمیانه عربی دانسته نمی‌شد، پشتیبانی ایالات متحده از اقدامات اختناق‌آمیز برای نابودی این جنبش‌ها تحریک گردید. در شرایطی این‌گونه، و به خاطر چنین دلایلی بود که ایالات متحده، نظام امنیتی شش به اضافه دو را برای خلیج فارس پیشنهاد داد، بدون آن‌که منابع ناامنی را در منطقه مشخص سازد. با این حال، با دعوت از مصر و سوریه برای شرکت در این نظام همراه با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس - نظامی که ایران و عراق را کنار می‌گذارد - ایالات متحده این دو کشور را به صورت ضمنی،

عامل ناامنی در منطقه معرفی کرد. تصور این که ایران یا عراق عامل هرگونه ناامنی در خلیج فارس باشند، واقعی نیست. عراق هنگامی قادر خواهد بود که زیاده‌خواهی‌های سرزمینی کهنه شده خود را علیه همسایگانش پی‌گیری کند که به نیروی نظامی پیش از بحران کویت خود دست یابد و این احتمال در آینده قابل پیش‌بینی، وجود ندارد. تصور این که ایران عامل ناامنی در خلیج فارس باشد، به همان اندازه غیرقابل درک است که ایالات متحده عامل ناامنی در خلیج مکزیک شمرده شود، با این تفاوت که امنیت در خلیج مکزیک نمی‌تواند، به اندازه نیمی از اهمیت امنیت خلیج فارس برای زندگی اقتصادی ایران، برای آمریکا مهم باشد.

ایران بزرگترین کشور خلیج فارس و با احساس مسؤلیتی به همان اندازه بزرگ در قبال صلح و ثبات آن منطقه است. منافع اقتصادی ایران در خلیج فارس چندگانه است و به همان دلیل، وابستگی ایران به صلح و امنیت در منطقه حیاتی می‌باشد. از تاریخ باز پس گرفتن ادعا نسبت به بحرین در سال ۱۹۷۰ و باز پس گرفتن جزایر سه‌گانه‌اش در نزدیکی تنگه هرمز در سال ۱۹۷۱، ایران هیچ مسأله سرزمینی را در منطقه پی‌گیری نکرده است. فراخوانی انقلابی ایران برای بازگشت به ارزش‌های اسلامی هرگز در برگیرنده مفاهیم سرزمینی یا نظامی علیه هیچ کشوری نبوده است؛ دست کم، این که بدخواهان ایران در غرب نتوانسته‌اند هیچ مدرکی را برای اثبات خلاف این بحث ارائه دهند. ابتکار آمریکایی نظام امنیتی خلیج فارس با حضور مصر و سوریه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و بدون مشارکت ایران و عراق، به این دلایل، لازمی نیست که زائیده نیاز راهبردی منطقه باشد، بلکه طرحی برای بیگانه ساختن ایران در منطقه ژئوپولیتیک طبیعی‌اش است.<sup>(۱۳)</sup> هر دو کشور مصر و سوریه قدرت‌هایی فرامنطقه‌یی بدون برخورداری از منافع سیاسی و اقتصادی واقعی در خلیج فارس هستند. نه مصر یک مصرف‌کننده عمده نفت و گاز خلیج فارس است نه سوریه. مهم‌ترین نگرانی در این منطقه مسأله تأمین صدور مداوم نفت و گاز است که نبودن چنین امنیتی به زحمت می‌تواند تهدید مستقیمی علیه امنیت مصر یا سوریه شمرده شود. فراتر، شماری چند از عوامل درون عربی وجود دارد که مانع از حقیقت یافتن عملی نظام امنیتی ۲+۶ برای خلیج فارس بود، ترتیباتی که از نظر مالی باید از سوی عربستان سعودی و حکومت‌های عربی کوچک منطقه تأمین گردد. از جمله این دلایل، موارد زیر شایان توجه است:

الف) دنیای عرب، از دوران جنگ جهانی دوم، درگیر رقابت‌های گسترده میان مصر، سوریه، عراق و عربستان سعودی بر سر رهبری همه عرب‌ها در راستای دست یافتن به اتحاد

عربی و «پان عربیسم» بوده‌است. در همان حال، ایده «پان عربیسم»، در مقام عاملی مهم، رقابت بر سر رهبری دنیای عرب را تحریک می‌کند و این دور و تسلسل بزرگ‌ترین عامل ناامنی در دنیای عرب و عربستان سعودی یکی از بازیگران اصلی صحنه این رقابت‌ها بوده‌است. عربستان سعودی شبه جزیره عرب را منطقه ژئوپولیتیک اصلی خود می‌داند. چیرگی نظامی با حضور نظامی قدرت‌های رقیب (مصر و سوریه) در این منطقه به زحمت می‌تواند مورد پسند عربستان سعودی باشد.

ب) عربستان سعودی، امیرنشین‌های کوچک خلیج فارس را منطقه نفوذ خود می‌داند و رژیم‌های شبیه رژیم سعودی در این سرزمین‌ها، از دید ریاض، آسیب‌پذیر و نیازمند پشتیبانی گسترده هستند.

فراتر، ایده «پان عربیسم» در این منطقه حساس، عربستان سعودی را در قبال نفوذ دولت‌های رقیب عربی آسیب‌پذیرتر از نفوذ قدرت‌های غیرعرب می‌سازد. به این ترتیب، چیرگی نظامی قدرت‌های عربی منطقه مانند مصر و سوریه بیش از حضور ایران - برای مثال - می‌تواند به نفوذ عربستان سعودی در منطقه صدمه بزند.

پ) با توجه به این حقایق که، دست کم نیمی از خلیج فارس به ایران تعلق دارد، حساس‌ترین بخش‌های راهبردی این منطقه در کنترل ایران است، از نظر جمعیت و منابع اقتصادی بزرگ‌ترین کشور منطقه است و این امکانات، آن کشور را قدرت اصلی بالقوه منطقه می‌سازد، هم چنین وابستگی ایران به صدور بی‌خطر نفت و ورود بیشتر کالاهای وارداتیش از راه خلیج فارس جنبه‌ی حیاتی دارد، کنار گذاردن ایران از یک نظام امنیتی حقیقی در منطقه مفهومی ژئوپولیتیک ندارد و یک منبع همیشگی ناامنی در خلیج [فارس] به وجود خواهد آورد که عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی منطقه از عهده آن بر نخواهند آمد.

به دلیل این عوامل است که ترتیبات اعلامیه دمشق (۲+۶) نمی‌تواند پوشش امنیتی مؤثری را برای سراسر خلیج فارس واقمیت بخشد. اگرچه این ترتیبات می‌تواند به عنوان یک تریبون عربی تازه‌یی برای انعکاس نگرانی‌های عربی نسبت به موضع اسرائیل در برابر پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌یی<sup>(۱۴)</sup> و مسایل مشابه مورد بهره‌برداری قرار گیرد، ولی نمی‌تواند به عنوان یک نظام امنیتی در خلیج فارس، نقش آفرین باشد.

**وضعیت آینده - چاره‌ی منطقه‌یی برای یک نگرانی منطقه‌یی**

با توجه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی و راهبردی مشترک میان همه کشورهای خلیج فارس، اگر مسأله امنیت مورد نگرانی واقعی منطقه است، چاره مؤثر می‌تواند در ایجاد یک ترتیبات منطقه‌یی جست و جو شود بدون آن که هیچ قدرت فرامنطقه‌یی در آن عضویت داشته باشد، یا سنگینی خود را بر آن تحمیل نماید. با این حال، به رسمیت شناختن منافع طبیعی مربوط به نفت و گاز منطقه، باید یکی از عوامل تشکیل‌دهنده این ترتیبات باشد و این عامل نمی‌تواند جز تضمین صدور مداوم و بی‌خطر نفت و گاز منطقه باشد و گفت‌وگوی مربوط به آن باید از راه سازوکار بازارهای بین‌المللی انرژی، هدایت گردد.

موفقیت در ایجاد اتحادیه‌یی منطقه‌یی با ویژگی‌های شرح داده شده، نیازمند دو عامل اساسی است؛ دوری جستن از وابستگی به سراب کهنه حمایت فرامنطقه‌یی؛ و افزودن بر اعتماد به نفس منطقه‌یی و وابستگی به خود از راه گسترش همکاری‌های منطقه‌یی. در حالی که مورد دوم فقط نیازمند تلاش نوینی در راه نمایان ساختن حسن نیت از سوی کشورهای کرانه‌یی نسبت به هم است، مورد نخست حاصل تصور احساس نیاز به قدرت‌های فرامنطقه‌یی است - نیاز وابستگی به قدرت‌های استعماری کهن یا نیروهای امپریالیستی نوین - در قبال مسایل واقعی همانند اختلافات سرزمینی با همسایگان که برخی از آنها می‌تواند به اندازه بحران ۱۹۹۱-۱۹۹۰ کویت انفجارآمیز باشد. جست‌وجو برای یافتن راه‌هایی جهت چیره شدن بر این اختلافات شاید نیازمند آن باشد که تجربیات گذشته مورد توجه و مطالعه قرار گیرد و این پرسش مطرح گردد که آیا درگیری قدرت‌های فرامنطقه‌یی، واقعاً به حل رضایت‌آمیز این مسایل کمک کرده‌است یا در عمل، قدرت‌های یاد شده، این مسایل را آفریدند یا ایجاد آنها را تشویق کرده‌اند تا حضور نظامی و یا درگیری سیاسی خود را در منطقه توجیه نمایند. این بازناندیشی نیازمند طرح این سؤال است که آیا قدرت‌های فرامنطقه‌یی گامی در راه تشویق همکاری‌های منطقه‌یی برای حل اختلافات منطقه‌یی برداشته‌اند، یا این که خود کشورهای منطقه، هرگاه میسر بوده‌است، این اختلافات را میان خود حل کرده‌اند. چنین بازناندیشی نیازمند مطالعه سه دوره مشخص از تاریخ اخیر منطقه است: در دوره‌یی که در خلال آن قدرت‌های خارجی امور منطقه را در دست داشته‌اند، مقطعی که کشورهای کرانه‌یی خلیج فارس امور خود را اداره کرده‌اند، و بالاخره دوران جنگ و بازگشت قدرت‌های خارجی به منطقه.

## ۱. دوران سروری بریتانیا

بریتانیا در خلال دوران حضور استعماری خود در خلیج فارس، برخوردی سرشار از تناقض با مسایل حاکمیت و سرزمین‌گرایی داشته‌است که از شیوه تشخیص آن نسبت به منافع خود در هر مورد و هر زمان ناشی می‌شود. دست‌آورد این برخورد متناقض، نمی‌توانست جز ایجاد شمار زیادی از اختلافات ارضی و مرزی در منطقه باشد.

اختلافات سرزمینی میان قطر و بحرین (موضوع جزایر حواری، پایاب‌های دیبال و جراده، بخش کف دریا و منابع زیر آن میان دو کشور) و میان ایران و امارات متحده عربی (موضوع دو جزیره تنب و جزیره ابوموسی پیش از اعاده آنها به ایران) شاید نمونه‌های گویایی باشد که چگونه بریتانیا سرزمینی را از کشوری گرفته و به کشور دیگری بخشیده است بدون هیچ اعتنا نسبت به مدارک و شواهد قانع‌کننده‌یی که احتمالاً می‌توانست دعاوی آن کشور را ثابت نماید. پژوهشگران بریتانیایی در دوران معاصر استدلال دارند این وضع ناشی از آن بود که منافع بریتانیا گاه با منافع یک طرف و گاهی با منافع طرف دیگر هماهنگی پیدا می‌کرد. آنان باور دارند برخورد بریتانیا با اختلافات سرزمینی در خلیج فارس بر پایه سیاست عدم درگیری در مسایل استوار بود تا هنگامی که این مسایل برای بریتانیا دردسری نداشتند. (۱۵) در عمل، بریتانیا در اختلافات سرزمینی، نخست با یک طرف همراهی کرد، آنگاه تغییر روش داده و با طرف مقابل هم‌آوایی نمود. این سیاست ویژه بریتانیا نسبت به اختلافات سرزمینی در خلیج فارس، در عمل، وسیله‌یی برای موجه ساختن ادامه حضور استعماری در منطقه در اختیار آنان گذارد و ستیزه‌های ناشی از این اختلافات، کشورهای منطقه را متفرق کرده و حکومت بریتانیا را بر آنان آسان می‌ساخت.

## ۲. دوران پس از استعمار

اختلافات سرزمینی و مرزی در خلیج فارس از همکاری‌های بادوام ایرانی-عربی در منطقه جلوگیری کرده‌است. در همان حال، در شرایط اضطراری که منافع کلی هر دو طرف مطرح می‌شد، همکاری میان ایران و همسایگان عربی واقعیت پیدا کرد، چنان که شرایط سال‌های میان ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ بهترین نمونه این وضع بوده‌است. این دوره ده ساله همکاری‌های ایرانی-عربی از احساس شرایط اضطراری ناشی بود که اعلام دولت بریتانیا در مورخ ژانویه ۱۹۶۸ در زمینه خارج ساختن نیروهایش از شرق کانال سوئز و واگذاردن امنیت

آن مناطق به قدرت‌های کرانه‌یی به وجود آورد، اعلامی که با دکترین نیکسون (رییس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا) در زمینه عدم درگیری در مسایل منطقه‌یی و واگذاردن مسؤولیت دفاع از امنیت مناطق گوناگون جهان به دوستان منطقه‌یی، هم زمان شد و شرایط اضطراری برای همکاری منطقه‌یی در خلیج فارس جهت حفاظت از صلح و امنیت، آشکارا خودنمایی کرد. عامل دیگری که در این راستا اثر گذارد، دیدار سران ایران و عربستان سعودی در سال ۱۹۶۵ بود. هنگامی که دو طرف بر همکاری‌های گسترده میان کشورهای اسلامی توافق کردند، نه تنها این توافق‌ها بر سال‌ها کشمکش شیعه- سنی در منطقه نقطه پایانی گذارد، بلکه راه را برای تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی هموار نمود. (۱۶)

ایران و همسایگان عربی به سرعت درک کردند که به عنوان پیش شرط ضروری برای تشویق همکاری میان آنان در منطقه، حل اختلافات جغرافیایی باید مورد توجه جدی قرار گیرد. تحت تأثیر این احساس اضطرار راهبردی بود که شماری از اختلافات پیچیده در منطقه حل و فصل شدند. دو مورد بسیار پیچیده از اختلافات مرزی که در این دوره حل شدند عبارت بودند از حل اختلافات مرزی دریایی میان ایران و عربستان سعودی در سال ۱۹۶۸ و تفاهم سال ۱۹۷۱ ایران و شارجه در مورد جزیره ابوموسی. به دنبال این موارد، شماری از مسایل مشابه حل شدند، مانند حل مسایل مرزی دریایی ایران و قطر در سال ۱۹۷۰، ایران و بحرین در سال ۱۹۷۲، ایران و عمان در سال ۱۹۷۵ و حل مسایل مرزی رودخانه‌یی میان ایران و عراق در همان سال. مرزهای ایران و کویت، در بخش انتهایی شمالی خلیج فارس، در توافق سال ۱۹۶۲ طرفین تعیین شد، ولی این توافق به دلیل ادامه اختلافات مرزی و سرزمینی میان عراق و کویت، رسمیت نیافته است. هم چنین، ایران مرزهای دریایی خود را با دومی در سال ۱۹۷۲ تعیین نمود، ولی بلا تکلیفی‌های حاصله از شرایط ترتیبات ۱۹۷۱ ایران و شارجه، مانع از رسمیت یافتن آن است. یک توافق غیررسمی مشابه میان ایران و ابوظبی نیز در آن دوره حاصل شد، ولی این مورد نیز در نتیجه بلا تکلیفی‌های موجود در اطراف توافق ایران و شارجه بر سر ابوموسی، رسمیت نیافته است.

دیگر موارد بارز همکاری‌های ایرانی- عربی در دوران ۱۹۶۸-۱۹۷۸ اقدامات تحسین شده بین‌المللی ایران در زمینه باز پس گرفتن ادعاهای کهن نسبت به بحرین بود و واکنش سریع و مؤثر این کشور در سال ۱۹۷۳ در قبال دعوت عمان برای یاری جهت خواباندن توطئه تجزیه طلبانه مارکسیستی علیه تمامیت سرزمینی آن کشور. این یاری نظامی

سریع و گسترده، مبارزه مسلحانه ۱۲ ساله جدایی خواهان کمونیست در استان ظفار کشور عمان را در مدت کوتاه کمتر از سه سال، ریشه کن کرد. شایان توجه است، در حالی که ایران سرگرم دفاع از تمامیت سرزمینی عمان بود، تقریباً همه اعراب، این کشور را به داشتن نیت‌های توسعه طلبانه در عمان متهم ساختند و مورد حمله قرار دادند. این اتهام‌ها علیه ایران حتی تا بعد از انقلاب اسلامی ادامه یافت. با وجود این حقیقت که یکی از اقدامات نخستین جمهوری اسلامی ایران در زمینه سیاست خارجی، فراخواندن باقیمانده نیروهای نظامی خود از عمان بود. این حملات بیانگر طیف گسترده تری از عدم اطمینان متقابل میان ایرانی‌ها و عرب‌ها در منطقه بود، آتشی که از سوی منابع مشکوکی در غرب شعله‌ورتر می‌شد، به ویژه پس از آن که آشکار شد همکاری‌های ایرانی - عربی در دیگر موارد، همانند سیاست‌های بین‌المللی اوپک، به گونه‌ی مؤثر، موازنه قدرت در نظام جغرافیای سیاسی جهانی را به سود کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، دگرگون ساخته است.

### ۳. دوران جنگ‌ها و استقرار سلطه ایالات متحده

حمله عراق به ایران ناوگان دریایی ایالات متحده را به منطقه آورد و اشغال کویت از سوی آن کشور بهانه‌هایی را فراهم آورد تا حضور نظامی دائمی ایالات متحده در خلیج فارس، واقعیت یابد. این دگرگونی هم زمان بود با دگرگونی سریعی در نظام جغرافیای سیاسی جهانی که اهمیت کنترل خلیج فارس را در جهان نامطمئن فزاینده، برای غرب فزونی داد.

ایالات متحده در عین تلاش برای اعمال «نظم نوین جهانی» مورد نظر خود، از گذران تکامل طبیعی نظام چندقطبی جهانی آگاهی دارد و به این دلیل، می‌کوشد تا غیر از نفتا، شمار دیگری از گروه‌بندی‌های منطقه‌ی را با شرکت خود واقعیت بخشد؛ مانند یک گروه‌بندی تمام آمریکایی (او‌اَس)، همکاری آسیا - پاسیفیک (آپک) و غیره. این برخورد چندگانه ایالات متحده با ساختارهای جهانی می‌تواند به عنوان راهبرد آمریکایی دیگری برای به کنترل درآوردن گذران تدریجی پیدایش نظام جهانی چندقطبی، شناخته شود. این وضع، هم چنین، می‌تواند وسیله‌ی آمریکایی برای مهارکردن مناطق مهم جهان از راه همگرایی منطقه‌ی شمرده شود. (۱۷)

موضوعی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که آمریکا، ضروری نمی‌بیند که راهبرد برخورد چندگانه را در مورد خاورمیانه و خلیج فارس به کار گیرد. در این بخش از

جهان، ایالات متحده حضور نظامی را ترجیح می‌دهد. هم چنین، این مسأله ممکن است واقعیت داشته باشد که یک عامل مهم برای توجیه کنترل نظامی خلیج فارس و استفاده از منابع شگرف در راه واقعیت بخشیدن به جغرافیای سیاسی «نظم نوین جهانی» در خاورمیانه وجود یک دشمن و یک تهدید علیه صلح و امنیت منطقه‌ی است. در پی مرگ پیمان ورشو و فروکش کردن احساس تهدید جهانی مارکسیسم، تجدید حیات اسلامی، در ایالات متحده از دید «هیولای» افراطی‌گری سنجیده می‌شود.<sup>(۱۸)</sup> جنبش‌های انقلابی اسلامی، به طور روزافزونی، از سوی رسانه‌های سیاسی ایالات متحده به عنوان تهدید فرا آینده علیه صلح جهانی تبلیغ می‌شود؛ رویدادهای پراکنده، بزرگ جلوه داده شده و به عنوان نماینده طبیعت اسلام سیاسی تبلیغ می‌شود؛ پیش آمدهای محلی در اسرائیل و لبنان به عنوان نمونه تروریسم پشتیبانی شده از سوی حکومت‌های اسلامی در جهان معرفی شده‌اند؛ تروریسم با بنیادگرایی اسلامی یکی وانمود شده و بنیادگرایی اسلامی به گونه‌ی غیرمنطقی، بزرگ جلوه داده شده تا به عنوان نماینده تهدیدی جهانی، قبولانده شود. همه این اقدامات برای توجیه کردن استفاده خودسرانه آمریکا از مؤسسات بین‌المللی چون سازمان ملل متحد<sup>(۱۹)</sup> و بانک جهانی و استفاده دور از منطقی آن قدرت از اهرم‌هایی چون تحریم اقتصادی ملت‌ها و چیرگی نظامی بر منطقه‌های گوناگون در راستای واقعیت بخشیدن به ایده «نظم نوین جهانی» می‌باشد. در همین راستاست که سیاست بزرگ جلوه‌دادن ایران و اسلام بنیادگرا، به عنوان تهدیدی علیه صلح و ثبات در جهان، به اجرا گذارده می‌شود.

ایران مورد حمله تبلیغاتی همه‌جانبه و اقدامات منزوی‌سازی چند سویه‌ی است. در حالی که همسایگان عرب ایران در خلیج فارس تا دندان مسلح می‌شوند، به آنان گفته می‌شود که، با وجود مسلح شدن جنون‌آمیزشان و حضور نظامی غول آسای آمریکا در منطقه، موجودیت ایران در آن دریا که ناشی از جغرافیای تغییر ناپذیر منطقه است، تهدیدی علیه صلح و امنیت آنان شمرده می‌شود. آنان، به این ترتیب، تشویق می‌شوند اختلافات سرزمینی را پی‌گیری نمایند و تهمت‌هایی بی‌اساس را علیه ایران دنبال نمایند؛ تاکتیکی که هم سیاست کهنه «تفرقه بینداز و حکومت کن» را جاری نگاه می‌دارد و هم حضور نظامی طولانی ایالات متحده را در منطقه توجیه می‌کند. به اضافه سود مضاعفی ناشی از فروش کوهی از سلاح‌های غیرضروری به منطقه را در اختیار غرب قرار می‌دهد.



## نتیجه

اختلاف نظرهای جغرافیایی و غیر آن در منطقه خلیج فارس، پدیده‌ی عادی است. با این حال، این اختلافات هرگز مانع اصلی در راه همکاری‌های واقعی ایرانی-عربی در منطقه نبوده است. اگرچه این مسایل همواره در تاریخ، از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌یی، برای از هم جدا نگاه‌داشتن ایرانی‌ها و عرب‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. تاریخ به ما می‌آموزد هرگاه خلیج فارس توانست، در محیطی آزاد و دور از کنترل قدرت‌های فرامنطقه‌یی قرار گیرد، راه برای تحقق بخشیدن به همکاری‌های واقعی ایرانی-عربی هموار شده است. جغرافیا به ما می‌گوید که نظام متغیر جهان اواخر قرن بیستم، لزوم ایجاد یک گروه‌بندی منطقه‌یی در خلیج فارس را حتمی می‌سازد، اتحادی منطقه‌یی که بتواند تمامی این منطقه را به سلامت به جغرافیای سیاسی قرن بیست و یک، راهبری نماید. با ذخایر نفتی حدود ۶۵ درصد از ذخایر کل جهان و ذخایر گاز طبیعی فزاینده ۳۵ درصد از کل ذخایر گازی جهان، خلیج فارس امکان آن را دارد که یک اتحاد منطقه‌یی یا یک گروه‌بندی اقتصادی را واقعیت بخشد تا این منطقه را در رده بالایی در نظام جهانی چندقطبی فرآینده قرن بیست و یکم قرار دهد، موقعیتی که برای مدتی در دهه ۱۹۷۰ از سوی سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) به وجود آمد. اگر در دهه ۱۹۷۰ برای ایرانی‌ها و عرب‌های منطقه، امکان داشت همکاری نزدیکی را واقعیت بخشند و شماری از مسایل پیچیده اختلافات منطقه‌یی را حل و فصل نمایند، امروز نیز امکان دارد که شرایطی فراهم آید تا تاریخ تکرار شود و روحیه همکاری جمعی در منطقه تجدید گردد. گامی اساسی در این راستا، به ناچار، باید با به نمایش گذاردن حسن نیت در زمینه حل و فصل باقیمانده اختلافات سرزمینی ایرانی-عربی باشد. از آن میان، اختلافات ایران با عراق تنها هنگامی قابل حل و فصل خواهد بود که عراق با حسن نیت کامل مسایل جغرافیایی با ایران را از سیاست‌های درون-عربی خود جدا نماید. در غیر این صورت، تنها راه حل باقیمانده برای رسیدن به همکاری منطقه‌یی این است که بقیه منطقه، بدون مشارکت فعال عراق، فعالیت خود را آغاز کنند تا هنگامی که آن کشور بتواند منافع جغرافیایی بدون واسطه خود را بر جغرافیای سیاسی کهنه و فرسوده درون-عربی خود اولویت دهد و قادر شود منافع منطقه‌یی و جهانی خود را با بقیه منطقه هماهنگ سازد.

با توجه به این که نظام دگرگون شونده جهانی دوران ما، بازاندیشی را در همه مناطق، به ویژه در منطقه خلیج فارس، ضروری می‌سازد، تا از راه ایجاد ساختارهای سیاسی-

اقتصادی منطقه‌یی، آماده برای همکاری در رویارویی با چالش‌های ناشی از واقعیت‌های جغرافیای سیاسی جهان نو شوند، ادامه اختلافات سرزمینی ایرانی- عربی و دیگر اختلافات میان آنان تنها به سود منافع قدرت‌های فرامنطقه‌یی خواهد بود، آنان که رقیبان بالقوه منطقه در آینده هستند. به گفته دیگر، همکاری میان ایران و کشورهای عربی منطقه امکان‌پذیر است. اگر، در درجه نخست، منافع ملی بر ملاحظات ژئوپولیتیک قدرت‌های بزرگ رجحان داده شود. طبیعی است که قدرت‌های بزرگ با چنین پیشرفت‌هایی در منطقه مخالفند و به این دلیل، کوشش خواهند کرد تا از هرگونه همکاری منطقه‌یی که به اتحادی خودگرا و خود تصمیم‌گیرنده میان ملل خلیج فارس کشیده شود، جلوگیری کنند. در قبال چنین واقعیتی است که خلیج فارس باید به سوی حل مسایل منطقه‌یی حرکت نماید و در نخستین مراحل، همکاری در مسایل غیرسیاسی را بر همکاری‌های سیاسی- راهبردی ترجیح دهد، با این شرط که مورد نخستین، پیش درآمدی برای واقعیت یافتن مورد دوم خواهد بود.

### یادداشت‌ها

1. Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment", Foreign Affairs, Vol. 70, No. 1, Spring 1991, p. 33.
2. Samuel Huntington, "The Clash of Civilizations", Foreign Affairs, Vol. 72, No.3, Summer, 1993, pp 22-49.
3. Russell Kirk, (1918-1994), "The Politics of Prudence", Intercollegiate Studies Institute, US 1993.
4. Dr. Antony T.Sullivan, "Conservatism, Pluralism & Islam", The Diplomat, Vol. II, No 5, London, June 1997, p. 10.
5. See: Pirouz Mojtahed- Zadeh, "the Changing World Order and the Geopolitical Regions of Caspian- Central Asia and the Persian Gulf". Published by Urosevic Foundation, London 1992.
6. For more details see: Pirouz Mojtahed- Zadeh, op.cit., p. 11.
7. Ibid.
8. KEESING's Contemporary Archive, July 24, 1991, p. 30982.

9. K.S. McLachlan, "Iran and the Continuing Crisis in the Persian Gulf", *Geojournal* 28.3, Kluwer Academic Publishers, London 1993, p. 357.
10. See for example, R.M.Burrell and K.S.McLachlan, "The Political Geography of the Persian Gulf", in A.J. Cuttrell (ed.), "The Persian Gulf States", John Hopkins, Baltimore 1980.
11. K.S. McLachlan, *Op.cit.*, p. 357.
12. *Ibid.*, p. 359.
13. Pirouz Mojtahed- Zadeh, *op.cit.*, p. 12.
۱۴. تشکیلات به اصطلاح ۶+۲ (اعلامیه دمشق) در فوریه ۱۹۹۵ اعلام کرد؛ «این حقیقت که اسرائیل هنوز در خارج از چتر پیمان عدم گسترش اتمی قرار دارد... با دست یافتن به امنیت، صلح، ثبات و توسعه در منطقه مغایرت دارد...» نقل از: *The Guardian*, London, Tuesday, February 7, 1995, p. 10.
۱۵. برای نمونه نگاه کنید به:  
Richard Schofield, "Border and Territoriality in the Gulf and the Arabian Peninsula during the Twentieth Century", in R. Schofield (ed.), "Territorial Foundation of the Gulf States", SOAS/GRC Geopolitical Series 1, UCL Press, London 1994, p. 47, see also, Julian Walker, "Practical Problems of Boundary Delimitation in Arabia", in Richard Schofield (ed.), "Territorial...", *Op.cit.*, pp. 112-3.
۱۶. ایده سازمان کنفرانس اسلامی در پی رویداد آتش‌سوزی در مسجدالاقصی در اوت ۱۹۶۹ جداً مورد توجه قرار گرفت و این سازمان در پی رویداد یاد شده موجودیت پیدا کرد.
17. J.L. Gaddis, "Strategies of Containment", Oxford University Press, New York (1982), P. 9.
18. Edward Djerejian, "War and Peace: The Problems and Prospects of American Diplomacy in the Middle East", address delivered to the World Affairs Council, Los Angeles, Nov. 30, 1993, p. 2.
19. Samuel Huntington, *Op.cit.*, p. 39.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی